

آدم کوچیکارا بشناسیم

کتاب رفتار شناسی اجتماعی جهت معرفت

نفس-تزکیه و تقرب به خدا

نویسنده: کیخسرو اقبال شیرازی

(دکتر شهرام خشامن)

انتشارات نوید شیراز

سرشناسه	: خشامن، شهرام، ۱۳۴۷ -
عنوان و نام پدیدآور	: آدم کوچیکا را بشناسیم (کتاب رفتارشناسی اجتماعی جهت معرفت نفس-تزکیه و تقرب به خدا)
مشخصات نشر	: شیراز: نوید شیراز، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ۱۳۶ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۱۹۲-۵۰۸-۵
وضعیت فهرست نویسی	: فیپای مختصر
یادداشت	: فهرستنویسی کامل این اثر در نشانی: http://opac.nlai.ir
	: قابل دسترسی است
شماره کتشناس ملی	: ۳۸۲۱۳۲۲



آدم کوچیکا را بشناسیم:

کتاب رفتارشناسی اجتماعی جهت معرفت نفس-تزکیه و تقرب به خدا

نویسنده: کیخسرو اقبال شیرازی (دکتر شهرام خشامن)

صفحه آرایی: نجمه اسکندری □ طرح جلد: نجمه شهابی □ ایتوگراف و چاپ: واصف

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد □ چاپ اول: ۱۳۹۴ □ حق چاپ محفوظ است.

ناشر: انتشارات نوید شیراز

دفتر شیراز- تلفن ۶۲-۳۲۲۲۶۶۶۱-۳۲۲۲۹۶۷۶ نمابر

دفتر تهران- تلفن ۵۹۴۵-۸۸۹۰۵۹۴۵ نمابر ۸۸۹۲۱۵۲۲-۲۱

پست الکترونیکی: Navideshiraz.Pub@Gmail.com

وب سایت: www.navideshiraz.com

ISBN: 978-600-192-508-5

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۹۲-۵۰۸-۵

۸۵۰۰ تومان

مقدمه

زندگی جرّی روی چه مسافر سفری
که روانم شده آدم که به هر بار گذشت

هدف از خلقت ما روز ازل سر به که بود
کاروان رفته و مانده و هر کار گذشت

گذراین آب روان بی ثمر اما که گذشت
نه که خوابی به خدا جملی که بیدار گذشت

سر شب نویر و نو آمده و گریه کنان
به سحر موی سپیدی که چو بیمار گذشت

شدت تب که به دنیای گرفتار بلا
بذر و کشتی که نبودست به دیدار گذشت

"مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو"
مزرعش خشک شد و ناله به دیوار گذاشت

همه بر زین شده و زین بفتاده بسیار
 بار باری ز همه جان که به خروار گذاشت
 سنگ ها بس که تراشیده به آرام گهسان
 گوسپندی که به ذبحی به سر دار گذاشت
 شامگاهان همه خوشحال به عیش و نوشها
 صبحگاهان سرد محصول خرابی که شب بار گذاشت
 دیشبیم خواب بیامد که نکیر و منکر
 قبر پنجم طبقه نعره دیدار گذشت
 نعره ای تازگیهای آتشین از کاتبین
 بس می قیامتی ترس پدر دار گذشت
 که خدایت که و پیغام برد بگو که کیست
 به جوابی که به ساعت به تب زار گذشت
 من نمی دیدم فرشته کفنی پیچک سر
 ترمه خاک و هم سیمان به سر بار گذشت
 نفسم بس که گرفته تنگی قبر در خاک
 به سرم کرمک کوچک که به دیدار گذشت
 مردمان را تو چه دیدی که فرشته پرسید ؟
 گفتمش وقت گذشت و همه یک بار گذشت
 گفتمی بر تو نیامد که جوابی ندهی ..
 گفتمش جمله به سیرت به شب تار گذشت
 تار تر هر تار مویی تار تر از دیگری
 از زرنگی - حيله و این همه تا کار گذشت (مرگ)

تو چگونه فرشته گشتی چه کنی؟

تو بگو صفات سدری که به دربار گذشت (وصف سدر المنتهی)

گفت اینجا من منم "من" جمله پرسش می‌کنم

گفتمش وقت همان خوش که به دلدار گذشت

روز ها گشتت و شبان خفته بدم

دم به دم وقت خوش آمد که خریدار گذشت

گفتم ای جان - شدم آن خلیفه خاص خدا؟

گفتم وقت است و قیامی و چه پرواز گذشت!

گفتمش طعمه یار به فرشته که زند

نوس پندی؟ نه خلیفه؟ که بدهکار گذشت؟

گفت امانه خلیفه نه نه سان نه بزی

صفت اندر صفت انگار که در تار گذشت"

آن خلیفه که خدا گلشن عشقش دارد

خاتم ناز محمد (ص) کار کار گذشت (معراج)

مردمان را بخل و خواری پستی و بیچارگی است

هر قدم - خار مغیلان - ستی - در گذشت

چون که گفتم که نبشتم من کتابی پرسید

این کتابی که نبشتی از کجا در سر بدشت؟

گفتمش دیدم همه دیدار دنیا - پر سفر

این کتاب آخر شب از دل بیدار گذشت

در خیالم از روایت های دونان و ددان

کوچکان از هر مرامی دل بیمار گذشت

هر حکایت را بدل کردم به غیر راستی
 نثر صافی که خدا داده به این کار گذشت
 خط به خط ساده شده مثل مثل شربت گل
 تا که چون لقمان ببیند هر که در تار گذشت
 کوچکان وقت بیاندیشند و اصلاح شوند
 نی که هر کس آن بماند سیرت از مار گذشت
 هر کسی دارد که مزار از اصل خویش
 دور باشد تا به نور حق که از تار گذشت
 "خسرو" امروز چه آمد ز تو فردا که چه شد؟
 بیتی که عجب ناز خریدار گذشت
 شهر شیراز ندانم چه کدلی شعر تو شد
 همان جاله غلامی که به دیدار گذشت
 تو نخر تحفه ز شیراز که سوقاتی ما
 همه علم است و ادب آخر "اقبال" گذشت
 حرم سوم شیعه شهر پر غوغای ما
 شهر شیرازی که دیدار به دیدار - گذشت
 بندها آموزای جان از حکایت های ما
 حافظ و سعدی و خسرو برگ گل دار گذشت
 کیخسرو اقبال شیرازی (دکتر شهرام خشامن)

کمی مقدمه و یک دو سه سکه جامع شناسی:

خداوند بندگانی دارد که علم او را بدون بخل اشاعه می دهند و گروهی که

عالم هستند و امر به معروف و نهی از منکر میکنند. یکی از این بندگان ملا احمد نراقی نویسنده گرانقدر کتاب معراج السعادت است که استاد علم و اخلاق است و نکات کلیدی این کتاب و سر تیترتعدادی از ناهنجاری های رفتاری و صفات رذیله که در این کتاب کلاسه شده از آن کتاب نکته برداری شده است.

بی شک آنچه که موجب رستگاری هر مسلمانی می شود داشتن قلب سلیم یعنی قلب پاک- تسلیم و تزکیه شده در زمان مرگ است و این مهم میسر نمی شود مگر با شناخت نفس. پس این کتاب یک کتاب معرفت نفس است .

علم اخلاق عالی است شیرین و زیبا که هر صاحب عقلی رابه وجد و شادی می رساند. من در از نخستین این کتاب خودشناسی و معرفت نفس است چون وقتی خود را بشناسیم . هر دو هم خود را تزکیه کنیم . من در این کتاب مثل کتاب دیگر خودم " کیمیای ارمان " به توسط انتشارات نوید شیراز چند سال پیش چاپ شده است سعی کرده ام که خواننده را به سوی تقرب به خداوند متعال تشویق کنم.

روش تزکیه در ابتدا شناخت و درک صفات مخلفی است که در روح وجود دارد سعی کرده ام که بیشتر صفات را به خواننده شناسانم . خواننده باید بعد از شناخت صفات رذیله در خود سعی در انجام فضیلت ها را داشته باشد و در این کار مداومت داشته باشد تا صفت رذیله را با صفت مخالف مختلف آن جایگزین کند . با خواندن این کتاب امیدوارم که هر کس آیین ای بردارد روی اخلاق و رفتار خودش تمرکز کند. مثلا اگر بخل و حسادت را در خود تشخیص می دهد قسمتهای مربوط به آن را در کتاب ملا احمد نراقی مطالعه کند و سعی کند تا علت را پیدا کند و در مورد کسی که به او بخل دارد بخشش اعمال کند تا این مسئله کم کم بر طرف شود . ضمنا تمام شخصیت های داستانها و موضوعات تخیلی بوده است و به هیچ وجه اشاره به موضوع و نه کسی دارم.

+++++

با شرکت هنر پیشگان:

آقا معلم - که در کلاس درس مشغول درس دادن است و داره روی تخته می نویسه آدم کو.. چیک .. ها و خودش هم جای آدم بزرگها حرف می زنه ..
پرویز که هم شیطان و هم عاقل است و پدرش هم یک بنای عاقلی هست که
زیرک و نکته سنجه ...

و شاه مراد - دوست و همکلاسی پرویزو به قول اهل سینما سیاهی لشکره .
یعنی هم حرف نمی زنه ولی سخنانش قابل توجه هست

هر دو فارسی دستوری صحبت نمی کنند روش تکلمشان همین است که
نوشته شه

+++++

مردمی که در زندگی با آنها مواجه می شویم صفات مختلفی دارند و گروه های
مختلفی هستند :

گروهی بسیار تلاشگرند یعنی همیشه در حال تلاش و زحمت هستند.
خاطره خوبی که من از آلمانی آمریکایی ها دارم اینکه من در جایی پانسیون بودم
و یک پیره مرد هفتاد ساله تراشکار آمریکایی را خانمش چند اتاق به چند دانشجو
کرایه داده بودند . این مرد از گروه آمیش در ایالات متحده آمریکا بود که بسیار هم
معروف هستند. این گروه معروف به تلاش و کار زیاد و همچنین تعاون و همکاری
هستند. مثلاً وقتی که خانه یک خانواده طعمه حریق می رفته یک دفعه چهار هزار
مرد با چکش و چوب و لوازم لازم تمام کار و زندگی خودشان را ول می کنند و
در یک روز مثلاً یک خانه را با چوب درست می کنند و تحویل آن خانواده
می دهند. این مرد که من چون از سن پایین در خانه شان بودم و مثل یک عمو
یا دایی بسیار خوب دوستش داشتم از صبح ساعت ۶ صبح سر کار می رفت
وساعت هشت شب باز می گشت در حالی که نفسش در نمی آمد. این را من خودم
به وضوح دیدم و خیلی هم به من راهنمایی های مختلفی در زمینه های مختلف

می‌کرد.

کارش درست کردن پرسهای بزرگ بود که حدود بیست متر در هشت متر مقیاس داشتند. و از اول سال روی یک پرس همراه با دو کارگر کار می‌کرد و آخر هر سال همان پرس را با کشتی می‌فرستاد هند و خودش هم ده روز می‌رفت تحویل می‌داد و باز بر می‌گشت آمریکا و یک پرس جدید درست می‌کرد. از این افراد تلاشگر از اینها گروهی تمام جمع تلاششان کم و کم ارزش است و گروهی به علت داشتن مهارتهای مختلف بسیار ارزشمند هستند. مثلاً کار یک دکتر دندانپزشک یا یک دکتر جراح قلب با کار یک عمده ساده اصلاً قابل مقایسه نیست. هر چنانکه در دو تلاش می‌کنند ولی سطوح تلاش این دو با هم متفاوت است.

گروهی منافق یا منوط هستند. ب. خلاف منافع عموم همه کار می‌کنند. دائم در حال حرکت‌های پنهانی و رنجه‌ریزی هستند و کردارشان بر خلاف گفتارهایشان است. در صدد بخش و اتحاد با و ناامیدی هستند و انجمن که قرآن می‌فرماید "اگاه باشید اینها همان مسدانند..." (بقره ۱۲) و دائم در حال لجاجت و عیبجویی هستند بدون این که خود هیچ‌یک از مزایای زندگی داشته باشند. گروهی بی دست پا هستند و هیچ کاری از دستشان بر نمی‌آید. نه کار خودشان را خوب انجام می‌دهند و در هیچ کار دیگری مساعد هستند. و الکی خوشها و تازه به دوران رسیده‌ها هم گروه‌های دیگری هستند. مثل اینها که چهل سالشان شده و می‌گویند که هنوز وقت زن گرفتنمان نشده ...

و گروهی سواستفاده چی هستند. زرنگ تشریف دارند. همه چیز را همین الان می‌خواهند و به نظرشان زندگی شان در حال جلو دویدن است و اینها عقب افتاده‌اند. ده صد ساله را یک روزه می‌خواهند. اگر میوه فروشند در یک دم ممکن است ده تا انار نیمه خراب توی کیسه خریداریاندازند که اصلاً عمراً هیچ خریداری نمی‌فهمد که چطور داخل کیسه‌اش رفته. بدون هیچ مدرکی یا ارزش

علمی با کت و شلوار دیگران داماد می‌شوند ... شنیدم در اردن کسی سمعک می‌فروخت و به همه می‌گفتند من دکتر گوش و حلق و بینی هستم و تخصص سمعک دارم و سألها به این صورت کار می‌کرد. یا مثلاً شنیدم که یک دندان‌ساز تجربی بی سواد توی خانه های مردم در دهات سوریه می‌رفته و چهار دندان کرسی یک دختر هجده ساله را که قابل ترمیم بوده - الکی کشیده بوده. این جرها اتفاق نمی‌افتد مگر در جهان سوم. دو غورت و نیمشان هم به جاست.

یادم می‌آید که پیره مردی تعریف می‌کرد که قدیمها نزدیک های بوشهر و سعد آباد ردی به نام آقا که هم سلمانی بود و هم ختنه می‌کردوبه همراهش پسر بچه شش ساله اش به نام غری رابا خود سر کار هایش می‌برده. یک روز مادر سراسیمه دنبال پدر در قهوه خانه سر کوچه آمد که کجا نشستی که اصغری و دو برادرش نیستند و تیغ و اصول ختنه هم نیست. بالاخره دو ساعت بعد معلوم شد که اصغری دست دو برادر را به چهار داله‌اش را گرفته و برده در نخلستان نزدیک خانه و هر دو را ختنه کرده این سم را بری " عمل می‌کرده. نتیجه معلومه دیگه. با وجود این همه دندانپزشک دوره تجربی ها دیگه گذشته. این که می‌گویند کشورهای دانش بنیان مثل استرالیا یعنی اینکه هر کس حقوق رده علمی خودش و سر جای استحقاقی خودش است. نه اینکه یک مشت تنبل بی سراد، دروغ ادعای علم و مهارت بکنند. یعنی حتی یک لوله کش در استرالیا باید مجوز اسکان داده داشته باشد و رویشان نظارت می‌شود. و دمار از کسی در می‌آورند که بی دانش و مجوز به لوله ساختمان کسی دست بزنند. مثلاً "تجربی".

گروهی تنبل و کار نکن و بی عرضه و بی مهارت هستند که البته مهارت اصلی شان در کار و تلاش نکردن است. به جای کسب هنر - درس و تحصیل صبح تا شب دنبال بازی های کامپیوتری هستند یا سریال می‌بینند یا مواد می‌فروشند و معتاد می‌شوند و بعد دندانهایشان را درست می‌کنند و می‌ایند خواستگاری دختر خاله من و شما. در بی عرضگی این مردم همین بس که دو تا

تخم مرغ آب پز هم نمی توانند درست بکنند و در زندگی وابستگی به همه دارند الا به خودشان و دسترنج خودشان. در زندگی دو جور تصمیم داریم سر بالایی و سر پایین و اینها تصمیماتشان سر پایینی هست. با همه خلاف کارها هم سلام و علیک دارند.

و گروهی متقلب و دروغگو هستند. تقلبهایشان چند جور چند جور است. در خرید و فروش. در کیل و میزان. می گویند در مدینه شخصی بود که دو تا ترازو داشت یکی برای خرید و یکی برای فروش. و حتی در مدرک گرفتن. بیت المال مسلمین خرج می کند ولی درس نمی خوانند. این هم یک جور تقلب است. هم به خودشان ضرر می دهند و هم به همه. انگار آدم بخواهد اسب سوار تربیت کند بعد از چهار سال به مال آقا سوار یابو هم نمی تواند بشود. دو کلام حرف هم نمی تواند بزند. دو تا منطقه می تواند بیاورد. یک بررسی و تحقیق علمی را هم نمی تواند اداره کند. "دو کام" را هم بلد نیست و سال به سال دو صفحه کتاب هم باز نمی کند تا ببیند علم که گرفته تغییر کرده یا نه. همان چیزی که چهل سال پیش خوانده همان است. جریان نه خانی آمد و نه خانی رفت در متن کتاب. نه کشوری مدرن شده و نه تکنولوژی. تربیت شده (سر درخت که تکنولوژی سبز نمی شود - با تلاش به دست می آید) فقط یکی آمده و رفت و .. انگار یک لوله کشی وارد خانه آدم شده ... پول نفت خرجش شده چند دفعه رفته نانوایی .. و دست به هیچ کار مفیدی نزده و حالا هم امروز به پلم شده. فقط کلی مردم پلو مرده اش را خورده اند. همین. پدرم تعریف می کرد که ما مهندس ها سعی می کنیم که از بودنمان در جامعه یک اثری باقی باشد. یعنی بودن و نبودن یک شخص باید مشخص باشد.

یک گروه خاصی هم از مردم وجود دارند که دلبستگی شان به دنیا خیلی زیاد است. نمی خورند. نمی خورند. نمی خورند. سال به سال کسی و نه هیچ فامیل - آشنا و یا همسایه ای را دعوت نمی کنند. خانه کسی هم نمی روند تا کسی خانه

شان نرود و اگر دعوتشان بکنی ول معطل آدم را پشیمان می‌کنند " شاید برای شام آمدیم ... یا ما نمی‌دانیم که چه برنامه ای داریم ... یا یک بهانه دیگر می‌آورند ... یا بچه ها درس دارند " . و هدف اصلی در رفتن از زیر دعوت هست. اگر وقتی هم بخواهند بیایند سر میز دو تا ارنجشان را به میز می‌زنند و شما را نگاه می‌کنند که در حال شام خوردن هستید. اینطور شام نخورده اند و نمک گیر نشده اند و به حساب خودشان نباید که پس هم بدهند. زشت. خیلی زشت است. به به خاطر دو لقمه غذا که دو ساعت بعد هم دیگر وجودی ندارد ... این همه آدم نشه بریزه ... آدم از ندارم ندارم های اینها یاد گدهایی می‌افتند که جلوی مسجد ها کسب می‌انند گردنشان ... بعد میلیارد میلیارد اسمشان را در روزنامه ها می‌اندازند.

بعد این سترها جمع می‌شود و می‌شود خانه و میز و صندلی و ماشین. یک وقت می‌شه که می‌پسندند که همه چیز جمع شده و یک عمر جمع کرده دیگه وقت رفتنه و دیگر نمی‌توانند به علت بلامتی و کهولت از نعمت های دنیا استفاده کنند. سفر هم نمی‌توانند بروند. به حساب من باید روی گنجهایشان بخواهند و به در و دیوار نگاه کنند و منتظر شوند عزرائیل سر برسد. اینجا ... خیلی ها هم زن یا شوهر هایشان را از دست می‌دهند پول ... پول تنهایی را نمی‌برد ... خوشحالی نمی‌آورد ... خانه پانصد میلیارد ... است ... باش ... تنها بشین یا دو تا بچه داشته باش که منتظر مرگت هستند که چیزی گیرشان نباید ... بعد همین آدم ها توجیه می‌کنند که همه مشکلات تقصیر همه دیگران است و عیب هایی که لایق خودشان است به نام دیگران می‌زنند ... معاویه می‌گفت من کاتب وحی الهی هستم ... بدتر اینکه بعضی ها ثمره عمرشان دو تا بچه معتاد تحصیل کرده هست. هم معتاد هم تحصیل کرده. و تمام بچه هایشان هم مشکل دار شده‌اند.

و گروهی دیگر در تعصب های قومی خودشان گم شده‌اند. مثلاً دختر ۱۶ ساله

را به پیره مرد هشتاد ساله در عراق تعارف می‌دهند. دختر بزرگشان شوهر نمی‌رود و دخترهای کوچکتر هم که خواستگار پایشان است شوهر نمی‌دهند. توی مقدار نذری و فارسی حرف زدن و سوقات حج مانده اند. منظورم گروه خاصی نیست.

و گروه بعدی مردمی هستند که وقتی وصلت می‌کنند زبانشان چرب است و وقتی که زمان می‌گذرد انگار بچه دیو زاده دشمن خونی صد ساله شان را به خانه خربشان راه داده اند. مردمی که صاحب اطفارهای عجیب و غریب هستند و قصد تحقیر عیس و امام‌هایشان را دارند. آهای پرویز زن تو دیروز که من رفته بودم مستراح، ای کتابه به دست پشت در نایستاد.

یک گروه هم هستند که خلع کارهایشان جالب است. اینها ضربه ای از جایی نخورده اند. کسی هم که به شان نگذاشته. این گروه گروه احمقی هستند. مرحوم پدرم می‌فرمود گروهی که به شان را خل خل بازی داده اند التماس. مثلاً دخترهایشان را سیزده ساله شده به یک پسر در خانواده ای که چهار معتاد داره. و این یکی دررفته. و بعد تا سن سیزده دو تا بچه هم می‌آورند و آن وقت همان شوهر هم توسط یکی از برادرها می‌دهند. و کار بکن هم نیست. و حالا باید از هم جدا شوند یا پدر زن تا آخر عمر خلع داماد و دو دختر را بدهد. یا مثلاً یک مدرک مهندسی یا وکالت خوبی از دانشگاه می‌گیرند و بعد با همان مدرک اقدام به کلاه برداری می‌کنند. و فکر می‌کنند که آنقدر زرنگند که هیچ کس هیچ وقت میچشان را نمی‌گیرد. یا مال حرام اثرات بیماری و دردت و مشکلاتش بهشان نمی‌رسد. و استدراج؟ یعنی خداوند کسی را به حال خودش می‌گذارد و یک دفعه جاننش را می‌گیرد یا به سرش می‌آورد. افرادی که اموالشان را حیف و میل می‌کنند. و درست مدیریت نمی‌کنند. مثل اینکه آدم زمینی داشته باشد و بذر هم پاشیده باشد ولی حوصله نداشته باشد که بهش آب بدهد. مثلاً یارو کارمنده یک دفعه یک ماه غیبت الکی در سال داره و اخراج می‌شه.